عکس: مهدی نظاری - شرق

گفت‌وگو با بابک کریمی و مهرداد اسکویی درباره مستند شش‌قسمتی زندگی استاد «نصرت کریمی»

مستند نصرت کریمی؛ می‌خواهم زنده بمانم

اسکویی: می‌دانست در کدام کوچه تاریخ زندگی می‌کند

مستند شش‌قسمتی درباره استاد نصرت کریمی بازتاب گسترده‌ای داشته و به نظر بسیاری، یکی از مهم‌ترین مستندهای پرثره طی سال‌های اخیر است. استقبال مخاطبان به‌حدی بود که ما را بر آن داشت تا با بابک کریمی، فرزند زنده‌یاد نصرت کریمی و مهرداد اسکویی، داماد ایشان و مستندساز مطرح، گفت‌وگو کنیم. اجازه بدهید از اولین سؤال آغاز کنیم؛ چه شد که این مستند ساخته شد؟

بابک کریمی: در طول سال‌ها، بارها از سوی اطرافیان و دوستان، حتی متلک‌وار یادآوری می‌شد که ساخت مستندی درباره پدرم نوعی وظیفه است. ما هم گرفتار بودیم؛ اما این فشارها بالاخره به جایی رسید که ناچار شدیم آن را جدی بگیریم؛ به‌ویژه وقتی برخی از هم‌دوره‌های‌ام‌ان پدر از دنیا رفتند و فشارها بیشتر شد. یکی از دوستان خانوادگی ما گفتند که خاطرات پدر را ثبت کنید و حالا نه لزوماً فیلمی بسازید.

بعد از اینکه پدر دچار سکته مغزی شد، که خوشبختانه سریع بهبود یافت، این تبدیل به آلارمی برای جقتمان شد که دیگر نمی‌توانیم کار را عقب بیندازیم. دیگر تردیدی نداشتیم که باید این کار را آغاز کنیم. در نهایت، مهرداد اولین قدم را برداشت.

مهرداد اسکویی: بله. آن موقع مادرانا (دختر آقای کریمی) گفت که پدر سکته کرده و تو کمی می‌خواهی کار را شروع کنی. آن موقع هم بابک ایتالیا بود. من گفتم همیشه دلم می‌خواسته درباره کسانی فیلم بسازم که صدای‌شان شنیده نمی‌شود یا دور از مرکز هستند. گفت تو هم شاگرد بابا و هم دامادش هستی و هم مستند می‌سازی، به هر حال بد نیست که خاطراتش را ضبط کنی. همان شب داشتم فکر می‌کردم که آقای کریمی سال‌ها اجازه فعالیت ندارد و خودش یکی از همان آدم‌هاست ولی بسیار شناخته‌شده‌تر و مردمی‌تر.

فیلم‌برداری را از سال ۱۳۸۵ آغاز کردیم و در طول سال‌های مختلف، مصاحبه‌هایی را از دوران کودکی تا پایان زندگی ایشان ضبط کردیم. بعد هم در مکان‌هایی که مورد علاقه‌شان بود، مثل باغی که همیشه می‌رفت، فیلم گرفتیم. در ابتدا قرار بود بابک فیلم را تدوین کند. به هرحال بابک امروز بازیگر خوب و معروفی است ولی آن موقع موتنور بزرگ بین‌المللی بود. افتخار من بود که ما داریم با هم کار می‌کنیم. بنابراین یک مدت «هارد» دست بابک بود...

بابک کریمی: بله، اما وقتی «هارد» به دستم رسید، دیدم با یک مجموعه بسیار بزرگ و غنی مواجه هستم. من پیش‌تر تجربه تدوین دو فیلم ابرمستند را داشتم؛ یکی درباره تاریخ سینمای ایران و دیگری درباره تاریخ مسیحیت بود که ماه‌ها از صبح تا شب فقط سر کار بودم و فهمیدم که این پروژه چیزی نیست که بخواهم در شب‌های تعطیل یا فراغت‌های کوتاه تدوینش کنم. گفتم یک ساختمان دیگری از نظر کار و زمان می‌طلبد. سه سال «هارد» روی میزم ماند و هر بار که به آن نگاه می‌کردم، هم عذاب وجدان می‌گرفتم و هم تهیه‌کننده‌ای نداشتم که ما را بسایوت کند. ضمنا کارهای دیگری داشتم که وقتم را می‌گرفت و همین‌طور بچه هم داشتم تا اینکه به دلایلی تصمیم گرفتم رابطه‌ام را با ایتالیا ببندم و با یک جمدان به ایران برگشتم.

چه سالی به ایران برگشتید؟

بابک کریمی: ۱۴ سال پیش. زمان ساخت فیلم «جدایی نادر از سیمین».

مهرداد اسکویی: حدود سال ۹۰-۸۹.

بابک کریمی: دیگر تصمیم گرفتم که حدود یک سال ایران بمانم. البته هنوز فیلم‌برداری فیلم شروع نشده بود و تازه قرار بود با آقای فرهادی صحبت کنیم. کردم ازجمله بزرگداشت کانون کارگردانان که به آقای کریمی به بهانه سال‌ها فعالیتش جایزه‌ای دادند و در آنجا آقای کارگردان مطرحی عنوان کردند که طناب دار آوردند و دستش فلان‌جور شد که اصلا اینها واقعیت نداشت. آنجه آقای کریمی می‌گفت و هیچ‌وقت هم دروغ نمی‌گفت و بزرگ‌نمایی هم نمی‌کرد و از ایشان پرسیدم؛ بابا نصرت طناب دار دور گردنتان انداختید؟ گفت: نه بابا اصلا به آنجاها نرسید. گفتند حکم دادند برای قطع دستم به دلیل تکارش فیلم‌نامه «محلل» و بعد اعدام به خاطر ساخت فیلم، ولی اصلا این‌جور نبود که بگویند طناب دار را به دور گردنشان ببندازند. به نظرم آن آقای کارگردان یک مقدار در ذهنشان درامانوزی کرده بودند. عین آن چیزی که اتفاق افتاده بود، در فیلم هست و آقای کریمی هیچ‌وقت نخواست از این موقعیت و شرایط به نفع خودش استفاده کند. یعنی آن‌قدر به خلاقیت روزمره در زندگی‌اش می‌پرداخت...

بابک کریمی: و اهمیت می‌داد و این خیلی مهم‌تر بود...

مهرداد اسکویی: و به آن کار هنری که هر روز انجام می‌داد که من کمتر هنرمندی مثل او دیدم! من در دوره‌های مختلف هنرمندانی دیدم که در کوچک‌ترین اتفاقات آن‌قدر قضا را به نفع خودشان مصادره می‌کنند، حتی موقعیت‌ها و شرایط سختی را که برای دوستانشان اتفاق افتاده به نفع خودشان مصادره می‌کنند تا دیده و شنیده و مطرح شوند. کریمی این‌جور نبود. به نظرم استاد نصرت کریمی یک عارف بود و با زندگی‌اش عرفان را معنی می‌کرد. هیچ‌وقت نگفت من عارفم. بسیار به ادم‌هایی که می‌توانست کمک می‌کرد. اتفاقی که من به چشم خودم دیدم. این بود که یک پیکان آبی داشت. در مسیر که می‌رفتیم مثلا می‌خواستیم میوه بخریم یا بازار برویم، اگر می‌دید کسی تنها در جاده ایستاده می‌گفت کجا می‌روید؟ می‌گفت فلان جا. آقای کریمی می‌گفت من تا فلان نقطه می‌روم. من می‌توانم تا آنجا شما را ببرم. بعد که پیاده می‌شدند، می‌گفتم بابا نصرت کاری که شما می‌کنید من تا حالا ندیده‌ام آدم دیگری انجام بدهد.

می‌گفت: اولا ما داریم این مسیر را می‌رویم، هم می‌توانیم به کسی کمک کنیم و هم چهار کلمه با هم حرف می‌زنیم، به هر حال من فیلم‌ساز هستم. درست است که من سال‌ها فیلم نساخته‌ام ولی چهار تا چیز یاد می‌گیریم و کار خوبی هم برای آن آدم هست. ولی من درباره آدم‌های دیگر ندیدم که این‌گونه رفتار کند. به‌خصوص وقتی هنرمندی شناخته‌شده می‌شود. دور خودش پیله‌ای می‌تند که اجازه نزدیک‌شدن آدم‌های دیگر را به خودش نمی‌دهد. دومین کاری که آدم‌های مشهور انجام می‌دهند ازجمله هنرپیشه‌ها و سلبریتی‌ها و بازیکنان فوتبال، از خودشان سعی می‌کنند اسطوره بسازند. مثلا دکترا ندارد ولی به همه می‌گوید دکترا دارم یا چیزهایی که در زندگی واقعی‌اش وجود ندارد. آقای کریمی همیشه می‌گفت من نصرت کریمی هستم؛ نه یک ذره بیشتر و نه یک ذره کمتر.

این نگاه واقع‌گرایانه و بی‌ادعا در مستند هم مشهود است. یکی دیگر از وجوه جذاب فیلم، بررسی سیر زندگی حرفه‌ای آقای کریمی است؛ از حضور در تئاتر عبدالحسین نوشین که طرحی نو در تئاتر ایران درانداختند تا کار پیش‌پرده‌خوانی. کریم و آموزش. بعد هم برای تحصیل به خارج از کشور می‌روند. در ایران هم فعالیت سینمایی دارند. جالب است حتی اگر تهیه‌کننده‌ای مثلا مثل مهدی میثاقیه وجود دارد، او سراغ آقای کریمی می‌آید. اما ایشان همیشه مستقل بودند، چه در تئاتر چه در سینما و هیچ‌گاه به‌اصطلاح وارد «بدنه» رسمی سینما مجسمه دارم که می‌توانم نمایشگاه مجسمه بگذارم، من این را یاد گرفتم که می‌دانست در کدام کوچه تاریخ زندگی می‌کند. قدر این را می‌دانست. برای همین درباره قضیه زندان همان‌قدر در فیلم تعریف کرد که مجسمه می‌گفت و اصلا درباره آن زیاد حرف نمی‌زد. اگر هم می‌پرسیدید، دوست نداشت آن گذشته را احضار کند. در فیلم درباره آن حرف زد، چون آن فیلم بخشی از زندگی‌اش بود. من در زندگی روزمره خودم یاد گرفتم که با صحبت می‌کردم و هیچ‌وقت درباره آن مسئله حرف نمی‌زد. بعد ذهنش همه فشار را اشغال کرده بود که در فیلم دیدید. دیدن این بود که چگونه از اوقات فراغت خودش، در زمان‌های که فشار رویش بود، استفاده و زندگی کند. چون معتقد بود تا زمانی که مهیاست عزیز زنده‌بودن به تو داده شده، باید کسی کاری کند. قبلش و بعدش بلد که تو مربوط نیست! من مثلا سفر می‌روم همه می‌گویند اگر زیاد بروی، می‌بری با تصادف می‌کنی یا اتفاقی برایت می‌افتد. من می‌گویم که حالا زنده‌ام و هر آن اتفاقی که می‌تواند برای ادم رخ بدهد، برای آن اتفاقات برای زندگی رخ داده که در خانه و محیط کارشان بودند. حالا اگر اتفاقا این اتفاق دیگ بیفتد، هر جایی ممکن است برایم اتفاق بیفتد. این سیردن به کائنات در بابک و آقای کریمی هست و من هم باد گرفتم در من باشد. من در دو ماه و نیم گذشته دلمه را سر بوم و این را از دوستم کریم یاد گرفتم. می‌گفت در اکنونت بهترین کاری که می‌توانی انجام بده، این فضایی که من برای شما دارم تعریف می‌کنم، زیست یگانه نصرت کریمی بود که به ما داد داده. من در بابک و مادرانا و مازیار هنر نصرت کریمی می‌بینم. چون در زندگی برایش اتفاق سمپطیتی رخ داده بود، ولی فکر کرد چگونه می‌توانند از مخصصه نجات دهد و همه را به زندگی تبدیل کند. به همین دلیل دلمه نامه نوشت که از من را بکشید. چه به دست می‌آورید و اگر من را کشتید چه اتفاقی می‌افتد. در نهایت می‌گفتند تمام شد. این از هوشمندی یک شخص آن ذهن اکنون می‌آید که در لحظه می‌تواند برای دوستش تصمیم بگیرد. به موقعیت فکر کند و عکس‌العمل نشان دهد. به نظرم اینها درس‌های بزرگی در زندگی است.

شما سراغ کارهای بدرد مردمسه پراگ و فاموفرتید. برایم جالب است که چگونه آدم‌ها و بدرد بردار بدرد کردید؟ چون آدم‌هایی در فیلم هستند که بیدارکون آنها خیلی ارث نیست.

بابک کریمی: اینجاست که کائنات می‌آیند به کمک کار. آدم باید قدم اول را بردارد. بعد دومینوار اتفاقاتی رخ می‌دهد که خیرتانگیز هستند. خود «فلینی» می‌گفت من فیلم‌هایم را دو هفته اول کارگردانی می‌کنم. بعد فیلم، من را کارگردانی می‌کند! در سال ۹۰ جشنواره «پزارو» در ایتالیا برای نخستین‌بار فیلم‌های ساخته بعد از انقلاب را به نمایش درآورد و کلی فیلم‌ساز و مدیر از فرانس آمده بودند و با سیمای نوینی ایران آشنا شدیم. چند ماه بعد در میلان بازار فیلم برگزار شد که بعد از دو، سه سال تعطیل شد. آنها هم غرفه باز کرده بودند که انقلاب از میلان بودند و به دیدنشان رفتم. مقداری کب زدیم و بعد من را برای شام در خانه‌ای که همیلان می‌ماندم برای دعوت کرده بودند. بعد که من میهمانی را ترک کردم، گفتند یک آقایی از غرفه آنانی آمده و گفت من ۳۰ سال پیش با یک ایرانی به نام کریمی در برلاک همکلاسی بودم و وقتی مدرسه تمام شد، دیگر او را ندیدم. همسرا از کریمی خبری دارید؟ گفتند بسرش همین الان اینجا بود که رفت. کارتش را داد و من فردا زنم همان‌جا را به ایران اعلاقات کردم. من مثل نمی‌دانست پدر و مادرم از همه جدا شده بودند. می‌گفت این دو نفر برای من مثل بودند. خلاصه ماجرای پدر را برایش تعریف کردم. بعد دیگر پیگیری نکردم. بعد هم همکاری دشت. آن فیلم. اولین فیلم جنی نیم‌ساعته مستند من بود. پیش از آن هم فعالیت‌هایی داشتم. اما این کار جدی‌تر بود. جالب اینجاست که من حتی پول ساخت آن فیلم را نداشتم. بابا نصرت از یکی از دوستانش آقای محمد راشمردنی برایم پول قرض گرفت که جا دارد از آقای امین باقری هم تشکر کنم. بعد وقتیکه موتنژ آمد و دو پیشنهاد داد و گفت: این فیلم حالاحالاها برایت کار می‌کند و پیاز این فیلم برایت نگوته می‌کند. من آن موقع عطق حرفش را نفهمیدم، اما بعدها اتفاقاتی برای آن فیلم افتاد که اصلا نمی‌توانستم باورش کنم. چین حمایتی از سوی یک استاد در آن سطح، برایم پشتوانه بزرگی بود. همه آن مربوط به تجربه ایشان است.

یعنی با آدم بی‌عقده‌ای مواجه شدیم که بلا و پایین نزدن احساسات او را در فیلم می‌بینیم و آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بعد از آن اتفاقات و اینکه بالاخره حکم قضائی علیه ایشان شکسته شد و درباره اضطراب آن روزها گفت که تکه‌ای از موهایش رنگ بعد. آن از روزها چه کردند؟

بابک کریمی: همه این چیزها در فیلم هست. پدر من با کائنات مشکل نداشت و همه چیز را می‌پذیرفت. بعد این سیردن به کائنات در بابک و آقای کریمی هست و من هم باد گرفتم در من باشد. من در دو ماه و نیم گذشته دلمه را سر بوم و این را از دوستم کریم یاد گرفتم. می‌گفت در اکنونت بهترین کاری که می‌توانی انجام بده، این فضایی که من برای شما دارم تعریف می‌کنم، زیست یگانه نصرت کریمی بود که به ما داد داده. من در بابک و مادرانا و مازیار هنر نصرت کریمی می‌بینم. چون در زندگی برایش اتفاق سمپطیتی رخ داده بود، ولی فکر کرد چگونه می‌توانند از مخصصه نجات دهد و همه را به زندگی تبدیل کند.

به هر حال بازی و آرامش صدای‌تان در فیلم تحسین‌برانگیز و قابل احترام بود. حال اگر اجازه بدهید. موضوع را تغییر دهیم و درباره جناب آقای نصرت کریمی و جایگاه ایشان در تاریخ اینمیشن ایران صحبت کنیم. من در جایی اشاره کردم که آقای نورالدین زرین‌کلک، پدر سینمای انیمیشن مدرن ایران هستند و برخی معتقد بودند با ساخت مستند شش‌قسمتی مشخص شد که آقای نصرت کریمی چنین جایگاهی دارند. درحالی‌که آقای کریمی در رشته تئاتر عروسکی مطالعه کردند و نخستین فیلم عروسکی را ایشان ساختند. نظر شما در این زمینه چیست؟

بابک کریمی: البته به این مسائل در فیلم اشاره شده است. اما باید توجه داشت که تاریخ اینمیشن در ایران کش‌وقوس و پیچیدگی‌هایی دارد. به‌عنوان مثال، فیلم‌هایی که در ایران ساخته شده، در وزارت فرهنگ و هنر وقت، آقای اسفندیار احمدیه، پروین تیموری و همکاران‌شان بیشتر در زمینه «نقاشی متحرک» فعالیت می‌کردند که با انیمیشن امروزی تفاوت داشت. فیلم انیمیشن باید استراکچر فیلم و درامانوزی داشته باشد. آنها بیشتر سبک دیزنی را اینجا تکرار می‌کردند.

مهرداد اسکویی: بله، البته بیشتر خام‌دستانه سبک دیزنی را تکرار می‌کردند.

بابک کریمی: بله، آنها بیشتر تقلید سبک (کمپانی) دیزنی را تکرار می‌کردند. اما در مملکتی که دارای صاحب نقاشی و فرش است، مینیاتور باید توی کیک می‌آید آن نقش را بر می‌کند که آن هم ناقص است. چون همیشه سند دیگری هست. ما در زمان اینها را پیدا می‌کنیم. این شش قسمت مستند تکانه‌ای به انیمیشن و فیلم عروسکی و کریم داد. جالب است انجمن جغرهیردارن یک بزرگداشت برای آقای کریمی برگزار کرد. چون برای نسل جدید این اسناد یک کشف بزرگ است.

بابک کریمی: چیزی که ما در تدوین مراقب بودیم، این بود که اسطوره‌سازی نکنیم. تمام فیلم از اول تا آخرش درباره آدمی است در برابر دوراهی‌های زندگی‌اش. مشکلی که همه ما داریم و این درس زندگی شد برای خیلی از جوانان. اولا خیلی‌ها گفتند که آن دوران را برای ما خلا تغریف کردند و تازه فهمیدیم چه آدم‌هایی در چنین شرایطی چه کارهایی انجام داده‌اند. دوم خود شخصیت نصرت کریمی برایشان جالب بود که چطور با مشکلات روبه‌رو می‌شد و این شد نسخه زندگی را برایشان تغریف می‌کرد. فیلم‌ساز در مقابل ساخت چطوری باید روبه‌رو شد. چند آدم هم داشتیم که گفتند من لب مرز خودکشی بودم و این سرال را که دیدم، همه جزیر پایم روشن شد و امید پیدا کردم.

شاید در یوتیوب بارگذاری کردید و حتما منفعتی برایشان نداشته؟

مهرداد اسکویی: مسئله این نیست.

بابک کریمی: مسئله این نیست. حتی منتقدانی که در فضای مجازی و اینستاگرام فعال هستند و درباره هیچ نظر خوبی نمی‌دهند، ما لینک را برایشان فرستادیم تا ببینند. تلگرام‌ی برایر آن سکوت کردند! کلی فیلمی که صد سال تاریخ فرهنگی-اجتماعی ایران را مرور می‌کند، در این مدت کریمی آن‌قدر فرصت داشت که درباره فیلم بگوید؟ هنوز اسم نصرت کریمی آن‌قدر برایتان سنگین است؟

مهرداد اسکویی: من از شما و از روزنامه و شبکه «شرق» خیلی سپاسگزارم. ما در این مملکت باد گرفتیم که هیچ اتفاقی نداشته باشیم. نصرت کریمی هم هیچ اتفاق نداشت. ولی این ذوق و تکانی که در مردم خورد، من عاشق این هستم و فکر می‌کنم شما هم یکی از مردم هستید. هنرمند و خبرنگار و روزنامه‌نگار این مردم هستید و مردم هنرمندان‌شان را فراموش نمی‌کنند. من آگاهی دارام، چون در سرزمین ما بزرگترین اتفاقات از سوی عوام و هنرمندان و دانشمندان و فلاسفه و شعرا، حرکت فردی است. ما در اتفاقات کوهی خیلی موفق نبودیم و این مردم هستند که قهرمانان‌شان را انتخاب می‌کنند.

که می‌دانست برای چه این فیلم‌ها را ضبط می‌کند. او ما را از نظر ذهنی گرفته بود که کار تا تاریخ زندگی‌اش را برای آیندگان بگذارد. دست آخر می‌گوید: «نمیرم از این پس زنده‌ام که تخم مصور پراکنده‌ام». آن‌قدر یک آدم هوشمند که بگوید خودم را برای ابد زنده نگه داشتم. ماند و می‌ماند. من آدمی به اندازه او در زندگی‌ام اهل مطالعه ندیدم‌ام. در حقیقت کتاب‌ها را می‌خورد و شب‌ها کتاب‌ها را دقیق می‌خواند و دورش خط می‌کشید. درباره استراکچر این فیلم مستند باید بکویم ما گفت‌وگوی طولانی با آقای نصرت کریمی داشتیم. از او در جاهای دیگر هم فیلم‌برداری کردیم. از دوستان و یاران و شاگردانش هم فیلم‌برداری کردیم. اما پیشنهاد بابک و روح‌الله که من هم موافق بودم، این بود که بهتر است روایت اصلی را به خود آقای کریمی بسپاریم. به عبارتی، فیلم‌نامه روایت‌شده توسط خود او هدایت می‌شود. لایه دوم شخصیت بابک کریمی که پسرش است به عنوان جست‌وجوگر ظاهر می‌شود؛ کسی که در تلاش است ردپای پدر را در تاریخ دنبال کند. از دل تصاویر، اسناد و خاطرات. این جست‌وجو گاه رنگ و بوی کارآگاهی به خود می‌گیرد. لایه سوم، لایه آرشیوی فیلم است که به‌مثابه بستر روایت، اطلاعات را تکمیل و تأیید و هم‌پوشانی می‌کند. این سه خط روایی در تعامل با یکدیگر پیش می‌روند و شکاف‌های هم را پر می‌کنند. در کنار اینها، شخصیت خود آقای کریمی با طنز ذاتی‌اش، شیرینی خاصی به روایت می‌دهد.

البته شخص آقای کریمی هم مزه‌پراکنی می‌کنند. طنز دارند و حتی با شما کل‌کل دارند. حتی درباره فرارگرفتن جای دوربین با شما بحث می‌کنند.

مهرداد اسکویی: مرسی که به این نکته اشاره کردید، چون خاطره عجیبی دارم و ممنونم از دقت نظرتان. بابا نصرت سال‌ها فیلم کار نکرده بود و آرزوی کارگردانی داشت. بعد من می‌دانستم چه غولی است. در حالی که قد کوتاه و جثه ظریفی داشت، ولی وقتی می‌آمد سر کار در کارگردانی همه از او حساب می‌بردند. یک لحظه نمی‌توانستی از زیر سیطره و اتوریته‌اش خارج شوی. کاملا مثل عقاب همه چیز را در نظر داشت. مثلا از راه دور می‌گفت فلان چیز را بردار بیار و باید با شتاب می‌رفتی و انجام می‌دادی. چون می‌گفت سینما یعنی تانیه‌ها. روزهای اول کار به بابا نصرت می‌گفتم سر صحنه فیلم‌برداری چیزی نگو که تیوی ذوقم بخورد. اگر چیزی خواستی به من بگویی بعدا شب به من بگو. جلوی دیگران نگو. گفت باشد... خدا یکی. کارگردان هم یکی. تازه آن زمان بابک و روح‌الله نبودند. بعد همان روز اول درباره جای دوربین و نوع نزر صحبت کرد. گفته بود چشم. ولی باز هم دوباره نظر داد. خب آن موقع من جوان بودم. شب آمده خانه و حالم بد بود. مادانا از من پرسید چطور بود؟ گفتم اولش خوب بود ولی بعدش اصلا نمی‌گذارد و دائما یک چیزهایی می‌گوید و آبروی من را جلوی رفیق‌هایم برد. شب خوابم نبرد. نزدیک‌های صبح یک‌دفعه به خودم گفتم آخر خنک خدا داستان همین است. آدمی که سال‌ها اجازه فعالیت نداشته، حالا یک تیم فیلم‌سازی جدی آمدند دوروبرش و می‌خواهد کارگردانی کند. موضوع را گرفتم و بعد خوشحال شدم و خوابیدم. از آن به بعد طبق نظراتش عمل می‌کردم. بعد همه اینها آمد توی فیلم. یعنی همان‌طور که بابک گفت پشت صحنه آمد در فیلم...

بابک کریمی: و پشت صحنه کوبلتر از صحنه شد. برخی اوقات هم چیزی نمی‌گفت و کار را به ما می‌سپرد. بعد دلم تنگ می‌شد و می‌پرسیدم بابا نصرت جای دوربین خوب است یا نه؟ می‌گفت نه یک کم برود بالاتر. درحالی‌که جای دوربین درست بود.

جالب است تنها لحظاتی که آقای کریمی در فیلم دیده بودند، همان زمان کارگردانی بود.

بابک کریمی: آفرین.

مهرداد اسکویی: دقیقا، اصلا شوخی نداشت.

نکته جالب در فیلم این بود که وقتی پدر و پسر در کنار هم قرار می‌گرفتند، پدر احساساتی از پسر بود. ارجاع آن هم صحنه‌ای است که پسر دارد به خارج می‌رود و بابک دیدار پدر می‌گوید که همه وسایلت را ببر و فقط من را نمی‌توانی ببری. نظرتان چیست؟

بابک کریمی: بله، آن زمان که ما صحنه‌ها را می‌گرفتیم، یک دوران خاصی بود. من ۹ سال بود که پدرم را ندیده بودم تا در پاریس که یک ماه همدیگر را دیدیم. بعد از ۱۳ سال به ایران برگشتم. به همین زندگی. روزمره پدر و فرزندی که من کمتر نداشتیم؛ بنابراین یک جورهایی ابراز احساساتمان تنریفاتی شده بود. من می‌مردم برای پدرم ولی نمی‌توانستم بیان کنم. در ابراز احساسات درباره پدرم هم چنین مشکلی داشتم. اگر امروز پسرم بیاید، قضیه فرق می‌کند. ولی آن روزها هنگام آن صحنه‌ها یک شعر و خیلی وجود داشت.

مهرداد اسکویی: محبت بهرامی بوده که تازه دارد کتابش منتشر می‌شود. اینها بخش‌های کشف‌نشده برای اهل هنر است و اصلا ارزش چنین مستندی این است که خیلی چیزها درباره آقای کریمی نمی‌دانستیم. منتظر من مجموعه‌های آقای کریمی از تزدیک نبدیده بودم. البته نمایش پیدا کرده، اما سال‌های آخر نبود.

به هر حال چنین فیلم‌هایی به پژوهش در سینما کمک می‌کند.

مهرداد اسکویی: ما پژوهشگران این‌طوری حرف می‌زنیم که تو تا آنجا می‌توانی. استاد را جمع‌آوری و پژوهش کن و به بیرون بده و قطعا ناقص است. یک کسی می‌آید آن نقص را بر می‌کند که آن هم ناقص است. چون همیشه سند دیگری هست. ما در زمان اینها را پیدا می‌کنیم. این شش قسمت مستند تکانه‌ای به انیمیشن و فیلم عروسکی و کریم داد. جالب است انجمن جغرهیردارن یک بزرگداشت برای آقای کریمی برگزار کرد. چون برای نسل جدید این اسناد یک کشف بزرگ است.

بابک کریمی: چیزی که ما در تدوین مراقب بودیم، این بود که اسطوره‌سازی نکنیم. تمام فیلم از اول تا آخرش درباره آدمی است در برابر دوراهی‌های زندگی‌اش. مشکلی که همه ما داریم و این درس زندگی شد برای خیلی از جوانان. اولا خیلی‌ها گفتند که آن دوران را برای ما خلا تغریف کردند و تازه فهمیدیم چه آدم‌هایی در چنین شرایطی چه کارهایی انجام داده‌اند. دوم خود شخصیت نصرت کریمی برایشان جالب بود که چطور با مشکلات روبه‌رو می‌شد و این شد نسخه زندگی را برایشان تغریف می‌کرد. فیلم‌ساز در مقابل ساخت چطوری باید روبه‌رو شد. چند آدم هم داشتیم که گفتند من لب مرز خودکشی بودم و این سرال را که دیدم، همه جزیر پایم روشن شد و امید پیدا کردم.

شاید در یوتیوب بارگذاری کردید و حتما منفعتی برایشان نداشته؟

مهرداد اسکویی: مسئله این نیست.

بابک کریمی: مسئله این نیست. حتی منتقدانی که در فضای مجازی و اینستاگرام فعال هستند و درباره هیچ نظر خوبی نمی‌دهند، ما لینک را برایشان فرستادیم تا ببینند. تلگرام‌ی برایر آن سکوت کردند! کلی فیلمی که صد سال تاریخ فرهنگی-اجتماعی ایران را مرور می‌کند، در این مدت کریمی آن‌قدر فرصت داشت که درباره فیلم بگوید؟ هنوز اسم نصرت کریمی آن‌قدر برایتان سنگین است؟

مهرداد اسکویی: من از شما و از روزنامه و شبکه «شرق» خیلی سپاسگزارم. ما در این مملکت باد گرفتیم که هیچ اتفاقی نداشته باشیم. نصرت کریمی هم هیچ اتفاق نداشت. ولی این ذوق و تکانی که در مردم خورد، من عاشق این هستم و فکر می‌کنم شما هم یکی از مردم هستید. هنرمند و خبرنگار و روزنامه‌نگار این مردم هستید و مردم هنرمندان‌شان را فراموش نمی‌کنند. من آگاهی دارام، چون در سرزمین ما بزرگترین اتفاقات از سوی عوام و هنرمندان و دانشمندان و فلاسفه و شعرا، حرکت فردی است. ما در اتفاقات کوهی خیلی موفق نبودیم و این مردم هستند که قهرمانان‌شان را انتخاب می‌کنند.

به هر حال بازی و آرامش صدای‌تان در فیلم تحسین‌برانگیز و قابل احترام بود. حال اگر اجازه بدهید. موضوع را تغییر دهیم و درباره جناب آقای نصرت کریمی و جایگاه ایشان در تاریخ اینمیشن ایران صحبت کنیم. من در جایی اشاره کردم که آقای نورالدین زرین‌کلک، پدر سینمای انیمیشن مدرن ایران هستند و برخی معتقد بودند با ساخت مستند شش‌قسمتی مشخص شد که آقای نصرت کریمی چنین جایگاهی دارند. درحالی‌که آقای کریمی در رشته تئاتر عروسکی مطالعه کردند و نخستین فیلم عروسکی را ایشان ساختند. نظر شما در این زمینه چیست؟

بابک کریمی: البته به این مسائل در فیلم اشاره شده است. اما باید توجه داشت که تاریخ اینمیشن در ایران کش‌وقوس و پیچیدگی‌هایی دارد. به‌عنوان مثال، فیلم‌هایی که در ایران ساخته شده، در وزارت فرهنگ و هنر وقت، آقای اسفندیار احمدیه، پروین تیموری و همکاران‌شان بیشتر در زمینه «نقاشی متحرک» فعالیت می‌کردند که با انیمیشن امروزی تفاوت داشت. فیلم انیمیشن باید استراکچر فیلم و درامانوزی داشته باشد. آنها بیشتر سبک دیزنی را اینجا تکرار می‌کردند.

مهرداد اسکویی: بله، البته بیشتر خام‌دستانه سبک دیزنی را تکرار می‌کردند.

بابک کریمی: بله، آنها بیشتر تقلید سبک (کمپانی) دیزنی را تکرار می‌کردند. اما در مملکتی که دارای صاحب نقاشی و فرش است، مینیاتور باید توی کیک می‌آید آن نقش را بر می‌کند که آن هم ناقص است. چون همیشه سند دیگری هست. ما در زمان اینها را پیدا می‌کنیم. این شش قسمت مستند تکانه‌ای به انیمیشن و فیلم عروسکی و کریم داد. جالب است انجمن جغرهیردارن یک بزرگداشت برای آقای کریمی برگزار کرد. چون برای نسل جدید این اسناد یک کشف بزرگ است.

بابک کریمی: چیزی که ما در تدوین مراقب بودیم، این بود که اسطوره‌سازی نکنیم. تمام فیلم از اول تا آخرش درباره آدمی است در برابر دوراهی‌های زندگی‌اش. مشکلی که همه ما داریم و این درس زندگی شد برای خیلی از جوانان. اولا خیلی‌ها گفتند که آن دوران را برای ما خلا تغریف کردند و تازه فهمیدیم چه آدم‌هایی در چنین شرایطی چه کارهایی انجام داده‌اند. دوم خود شخصیت نصرت کریمی برایشان جالب بود که چطور با مشکلات روبه‌رو می‌شد و این شد نسخه زندگی را برایشان تغریف می‌کرد. فیلم‌ساز در مقابل ساخت چطوری باید روبه‌رو شد. چند آدم هم داشتیم که گفتند من لب مرز خودکشی بودم و این سرال را که دیدم، همه جزیر پایم روشن شد و امید پیدا کردم.

شاید در یوتیوب بارگذاری کردید و حتما منفعتی برایشان نداشته؟

مهرداد اسکویی: مسئله این نیست.

بابک کریمی: مسئله این نیست. حتی منتقدانی که در فضای مجازی و اینستاگرام فعال هستند و درباره هیچ نظر خوبی نمی‌دهند، ما لینک را برایشان فرستادیم تا ببینند. تلگرام‌ی برایر آن سکوت کردند! کلی فیلمی که صد سال تاریخ فرهنگی-اجتماعی ایران را مرور می‌کند، در این مدت کریمی آن‌قدر فرصت داشت که درباره فیلم بگوید؟ هنوز اسم نصرت کریمی آن‌قدر برایتان سنگین است؟

مهرداد اسکویی: من از شما و از روزنامه و شبکه «شرق» خیلی سپاسگزارم. ما در این مملکت باد گرفتیم که هیچ اتفاقی نداشته باشیم. نصرت کریمی هم هیچ اتفاق نداشت. ولی این ذوق و تکانی که در مردم خورد، من عاشق این هستم و فکر می‌کنم شما هم یکی از مردم هستید. هنرمند و خبرنگار و روزنامه‌نگار این مردم هستید و مردم هنرمندان‌شان را فراموش نمی‌کنند. من آگاهی دارام، چون در سرزمین ما بزرگترین اتفاقات از سوی عوام و هنرمندان و دانشمندان و فلاسفه و شعرا، حرکت فردی است. ما در اتفاقات کوهی خیلی موفق نبودیم و این مردم هستند که قهرمانان‌شان را انتخاب می‌کنند.

مهرداد اسکویی: منظورم این است که یک کسی فیلم‌ساز نیست در دنیا فیلم درست می‌سازد. اما یک کسی فیلم‌ساز نیست به‌اصطلاح ادبیه دارد؛ روایت می‌شناسد و استراکچر می‌داند. موسیقی و ریتم و تنوع می‌داند و همه اینها را می‌آورد و تبدیل به فیلم انیمیشن «زندگی» می‌کند. شما فیلم «زندگی» یا فیلم‌هایی که در پرداخت به فیلم انیمیشن «زندگی» می‌کند. شما فیلم «زندگی» یا فیلم‌هایی که کاملا یک فیلم‌ساز آنها را ساخته است. دوستی دارم در دانمارک که یک فیلم مستند انیمیشن ساخته. کل فیلم انیمیشن بود و صدایش فکت‌وگوی میان بیمار و یاران‌دمانگر است که روی تخت ایستاده است. بیش از ۱۳۰ نفر در شهر زن فرانسه کار کردند و دو سال هم طول کشید. فیلم‌ساز دوست من است و دیگران فقط نقاشی می‌کردند.

بابک کریمی: مثل فرق بین معمار و بنا.

مهرداد اسکویی: من نیز نفر را می‌فرستم روستای ایران؛ می‌کویم چه بکیرند، چطوری و از چه زوایایی بکیرند. بعد می‌کویم اینها را چطوری بچینید. پس این کار یک کارگردانی دارد. این چیزی است که در تاریخ‌نگاری ما مغفول مانده.

مثل این می‌ماند درباره استاد مرتضی ممیز که بسرگرافیک نویس ایران هستند، ولی قبلش آقای محمود جوادی‌پور که کارهای گرافیکی انجام می‌دادند...

مهرداد اسکویی: محمد بهرامی بوده که تازه دارد کتابش منتشر می‌شود. اینها بخش‌های کشف‌نشده برای اهل هنر است و اصلا ارزش چنین مستندی این است که خیلی چیزها درباره آقای کریمی نمی‌دانستیم. منظر من مجموعه‌های آقای کریمی از تزدیک ندیده بودم. البته نمایش پیدا کرده، اما سال‌های آخر نبود.

به هر حال چنین فیلم‌هایی به پژوهش در سینما کمک می‌کند.

مهرداد اسکویی: ما پژوهشگران این‌طوری حرف می‌زنیم که تو تا آن